

اتحادیه‌های صنفی جنبشی

آصف بیات



متن بحث ارائه‌شده در جلسه‌ی مجازی «کانون صنفی معلمان» به تاریخ ۱۳ آذر ۱۴۰۳



تا جایی که به فعالیت‌های عینی و صنفی مربوط می‌شود من بسیار مشتاق هستم که از تجربیات کانون صنفی معلمان پیاموزم، اما با توجه به کارهای فکری و مطالعاتی که در این زمینه و زمینه‌های مرتبط با آن انجام داده‌ام، چه در رابطه با ایران و چه در رابطه با دیگر کشورهای خاورمیانه، اجازه بدهید چند نکته را با شما در میان بگذارم. اصولاً تشکیل یافتن لازمه‌ی یک جامعه‌ی مدنی پیشرفته و قوی است. جامعه‌ی مدنی اساساً با تشکیل‌یابی تعریف می‌شود. در ادبیات سیاسی، جامعه‌ی مدنی را به‌طور عام انجمن و متشکل شدن زندگی افراد آن جامعه تعریف می‌کنند، یعنی زندگی سازمان‌یافته یا تشکلی.^۱ اگر قرار است برای دموکراسی مبارزه کنیم و در کنار آن و پیوسته با آن به عدالت اجتماعی برسیم از تقویت جامعه‌ی مدنی گریزی نیست.

شاید برای خیلی‌ها این موضوع بدیهی به نظر برسد، اما نظریاتی علیه آن، و اقداماتی علیه آن وجود دارند. اولاً به وسیله‌ی طبقات سیاسی و اقتصادی حاکم در کشورهای اقتدارگرا که تلاش می‌کنند جامعه‌ی مدنی را تضعیف کنند. همچنین برخی از موضع چپ فکر می‌کنند جامعه‌ی مدنی مفهومی بورژوازی است و باید از آن عبور کرد، مثلاً «پارتا چاترجی»،^۲ نظریه‌پرداز هندی، می‌گوید جامعه‌ی مدنی مفهومی است بورژوازی، یعنی در جامعه‌ی مدنی افرادی که قدرت دارند بیشتر از آن بهره می‌برند. این گزاره به تعبیری درست است. آقای چاترجی به‌جای جامعه‌ی مدنی از مفهوم «جامعه‌ی سیاسی» استفاده می‌کند. منظور او از «جامعه‌ی سیاسی» مجموعه کنش‌هایی است که در کار من از آن در قالب پیشروی آرام و ناجنبش‌ها صحبت می‌شود. ولی من با صورت‌بندی «چاترجی» موافق نیستم. من فکر می‌کنم در کشوری مثل ایران جامعه‌ی مدنی از اهمیت بالایی برخوردار است، جامعه‌ی مدنی هنوز قلمرو مبارزه‌ی اجتماعی است. یعنی هرکسی می‌خواهد هژمونی خود را در آن گسترش بدهد. فکر می‌کنم آقای «چاترجی» جامعه‌ی مدنی را مفروض گرفته و می‌خواهد از آن عبور کند، حال آن‌که امروز در همان هند هم جامعه‌ی مدنی از سیاست‌های ناسیونالیسم قومی هندو (تحت رهبری نارندرا مودی) ضربه‌های زیادی خورده است.

اکنون در حالی که سازمانیابی اساس قدرت جامعه‌ی مدنی است، با توجه به تحولاتی که در یک دهه‌ی گذشته صورت گرفته، ما با چالش جدیدی مواجه هستیم، یعنی

گسترش سازمان‌یابی ضعیف یا سازمان‌یابی با پیوندهای ضعیف^۳ که منظور همان سازمان‌یابی‌های موازی و مجازی است که به وسیله‌ی تکنولوژی جدید در حال گسترش است. البته چنان‌که می‌دانیم کنشگری شبکه‌ای-موازی یا مجازی^۴ فواید زیادی دارد و بسیار کمک کرده، از جمله همین نشستی که الان داریم باهم صحبت می‌کنیم. ضمن این‌که کنشگری شبکه‌ای نسبتاً آسان‌تر، کم‌هزینه‌تر و سریع‌تر است، اما کمبودها و مشکلات خودش را دارد و باید به آنها هم فکر کرد. اصولاً این پیوندها ضعیف هستند، و اغلب این شبکه‌ها کم‌عمق و موقتی هستند، بعد از مدتی از بین می‌روند و ممکن است دوباره به‌وجود بیایند. بعلاوه، در این شبکه‌ها تصمیم‌گیری مشکل است و پراکندگی زیاد است. دخالت نیروهای مختلف نیز وجود دارد که می‌توانند وارد آن شوند و مکانیسم‌های تکنیکی آن به‌سادگی راه به ایجاد تفرقه از سوی اصحاب قدرت می‌برد. پس در این زمینه با چالش جدی مواجه هستیم و از این منظر هنوز بسیار مهم است که تا جایی که مقدور است به اهمیت تعامل‌ها و گردهم‌آیی‌های فیزیکی و چهره‌به‌چهره فکر کنیم. این خودش موضوع بسیار مفصلی است که باید به آن پرداخت و آنرا احیا کرد، چون کم‌رنگ شدن تعامل‌های چهره‌به‌چهره در حیطه‌های مختلف اجتماعی به شکل دردناکی دارد گسترش پیدا می‌کند؛ حداقل در کشورهای غربی چنین است. مثلاً در دانشکده‌ی خود ما امروز اصلاً کسی را نمی‌بینید توی راهرو یا اتاق قهوه‌خوری. در زمان دانشجویی من همیشه دانشجویان بودند، در کافه و در راهرو و سالن‌های دانشجویی بحث می‌کردند و این بحث‌ها الهام‌بخش و منشأ ایده‌ها و پروژه‌های فراوان بود. اما امروز دیگر کسی وجود ندارد. انگار همه آن‌لاین هستند. و یا کتابفروشی دیگر به شکل سابق وجود ندارد، سینما دیگر به سیاق گذشته وجود ندارد، انگار همه از خانه فیلم می‌بینند. این موضوع در حد اشاره بود و باید بیشتر به آن پرداخت.

نکته‌ی دوم این‌که در حالی‌که تشکلهای صنفی بخش بسیار مهمی از جامعه‌ی مدنی است، میان تشکلهای صنفی هم تفاوت‌هایی وجود دارد. چون گروه‌های اجتماعی و شغلی که آنها را تشکیل می‌دهند متفاوت هستند. مثلاً اتحادیه‌های کارگران ساختمان، پرستاران، رفتگران، معلمان و غیره. هر کدام قدرت اجتماعی خود را دارند. اما برخی توان استراتژیکی بیشتری دارند. مثلاً زمان شاه معروف بود که می‌گفتند

کارگران صنعت نفت در پالایشگاه‌ها از موقعیت استراتژیک بالایی برخوردار بودند که در عمل نیز در انقلاب ۵۷ به اثبات رسید. چند سال پیش در آمریکا در زمان ریگان افرادی که در فرودگاه‌ها ترافیک هوایی را مانیتور می‌کنند، اعتصاب کردند و ریگان همه را اخراج کرد، چون نمی‌توانست تحمل کند که اعتصاب این نوع گروه‌ها به سنت تبدیل بشود، چون که این‌ها قدرت شغلی حساسی داشتند و حتی اعتصاب آنها را ممنوع کرد. همچنین چند سال پیش در بیروت رفتگران اعتصاب کردند و تأثیر شگرفی بر شهر و جامعه گذاشت، به طوری که خودش سرچشمه‌ی جنبش‌های شهری دیگر شد. پس گروه‌های شغلی مختلف قدرت‌ها و ویژگی‌های متفاوتی دارند.

سومین نکته در پیوند با بحث قبلی است. این که معلمان در این میان نقش و خاستگاه متمایز و ویژه‌ای دارند، نه تنها به لحاظ استراتژیک، بلکه به خاطر موقعیت شغلی و فکری و طبقاتی. به یک تعبیر معلمان کارگر هستند، چون تولید خدمات می‌کنند، مثل پرستاران که تولید خدمات می‌کنند. از این دیدگاه، معلمان دانش‌آموز تربیت می‌کنند، پس ارزش تولید می‌کنند. در کنار آن، معلمان موقعیت به‌خصوص روشنفکری دارند، چون توزیع‌کننده و گاه حتی تولیدکننده‌ی دانش هستند. از این لحاظ معلمان موقعیت خاصی به‌خود می‌گیرند، چون جزو معدود گروه‌های صنفی هستند که می‌توانند میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط پیوند ارگانیک برقرار کنند. شبیه به چیزی که وکلای رده‌های پایین کنونی در مصر انجام می‌دهند. بنابراین، از این حیث، معلمان به عنوان گروه اجتماعی و صنفی حایز اهمیت بسیاری هستند.

تصور می‌کنم که موقعیت معلمان در ایران در دهه‌های گذشته به‌مراتب بدتر شده، یعنی بی‌ثباتی بیشتر شده، و حقوق و مزایا نسبت به تورم و مصرف مورد انتظار کاهش یافته. با توجه به وضعیت اقتصادی آنها، معلمان مصداق جالبی از «طبقه‌ی متوسط تهی‌دست» هستند که در جاهای دیگر به آن پرداخته‌ام. طبقه‌ی متوسط تهی‌دست از یک سو بخشی از طبقه‌ی متوسط هستند به خاطر سرمایه‌ی آموزشی که دارند، چراکه اکثراً تحصیل کرده هستند، بسیاری از آنها دانشگاه رفته‌اند، به مسائل کشور و دنیا آگاه هستند، روزنامه می‌خوانند، رؤیاهای و آرزوهای طبقه‌متوسطی دارند و شکل زندگی^۵ آنها چنان که خود را ارائه می‌کنند متمایز است. اما از حیث اقتصادی یک زندگی در کنار

تهی‌دستان شهری دارند (مثلاً در مصر بسیاری شان حتی در مجتمع‌های فقیرنشین سکونت دارند). این موقعیت پتانسیل بسیار زیادی دارد که این‌ها میانجی شوند میان طبقه‌ی کارگر از یک جانب، و طبقه‌ی متوسط از جانب دیگر.

در عین حال، از آن‌جا که معلمان در حرفه‌ی توزیع اندیشه و دانش هستند، برخی از آنها می‌توانند در مقام روشنفکران ارگانیک ظهور کنند. منظورم الزاماً این نیست که آنها تبدیل بشوند به نویسنده و یا کسی که شغل‌اش تولید اندیشه باشد. بلکه اشاره به افرادی است که از طبقه‌ای که به آن تعلق دارند (به‌ویژه از طبقات فرودست جامعه) برمی‌خیزند و با اندوخته‌هایی که از درک وضعیت خود می‌گیرند به تولید اندیشه می‌پردازند. مثلاً در ایران صمد بهرنگی مصداق جالبی از روشنفکر ارگانیک است. معلمی که از طبقات پایین جامعه است اما تولید اندیشه‌ای می‌کند که فراتر از موقعیت خودش می‌رود و به دنیایی بزرگ‌تر پیوند می‌خورد. طبق مشاهدات من بسیاری از وکلای رده‌های پایین در مصر دارند این نقش را ایفا می‌کنند. در مصر بخشی از وکلا تشکل یافته‌اند که بسیاری از آنها از طبقات فرودست جامعه هستند. افرادی از آنها که در محله‌های حاشیه‌ها زندگی می‌کنند، زندگی‌شان تحت تأثیر مسائل جاری آن منطق است؛ خودشان عملاً در بطن مبارزات جاری محلی هستند. در این موقعیت آن‌ها تلاش می‌کنند از دانش و مهارت حقوقی خود استفاده کنند تا خواسته‌های مردم محله‌شان را در نهادها و مراجع قانونی مطرح کنند. مثلاً پرونده‌ها را به دادگاه ببرند، علیه پرونده‌های جدید خصوصی‌سازی و اعیانی‌سازی این محلات اقامه‌ی دعا کنند.

همچنین در مصر اتحادیه‌ی روزنامه‌نگارها نقش سیاسی مهمی ایفا می‌کنند. دفتر دستک و ساختمان مرکزی، محل تجمع و پاتوق دارند. جلسات عمومی مختلف برگزار می‌کنند. وقتی آنجا بودم، اغلب اعتراضاتی که بر سر مسأله‌ی فلسطین برگزار می‌شد از روزنامه‌نگاران آغاز می‌شد و بعد به افراد دیگر تسری می‌یافت.

بنابراین این گروه‌های صنفی می‌توانند پیونددهنده و میانجی مبارزات گروه‌های مختلف اجتماعی بشوند. در میان این گروه‌های صنفی باز معلمان نقش برجسته‌تری دارند. چون جهان ذهنی و اجتماعی وسیع‌تری دارند، می‌توانند پیونددهنده‌ی مبارزات و خواسته‌های گروه‌های مختلف باشند. در حال حاضر معلمان مجبور هستند برای

بهبود شرایط کاری و شغلی و دستمزد خود مبارزه کنند، مجبور هستند که برای قراردادهای خودشان، امنیت شغلی و بازنشستگی خودشان دست به کارزار بزنند. از این منظر معلمان با طبقه‌ی کلاسیک کارگر شباهت زیادی دارند و مبارزه‌ی آنها با طبقه‌ی کارگر پیوند می‌خورد.

از جانب دیگر، چنان‌که گفته شد، معلمان افراد تحصیل کرده هستند و با دنیای فکری و دانشگاهی و اینترنت و اطلاعات آشنایی دارند و از این منظر به‌طور عینی با طبقه‌ی متوسط درهم می‌آمیزند. در عین حال، اکثریت همین معلمان زن هستند، و از این جهت، ظرفیت‌ها، امکانات، و محدودیت‌های جنسیتی وارد کارزار مبارزاتی آنها می‌شود و به‌طور عینی با جنبش زنان پیوند می‌خورند. مثلاً خانم معلمی که باید سر کلاس حجاب سر کند با مبارزات مربوط به حجاب اجباری پیوند می‌خورد. همین معلمان زن مطمئناً ارتباط ارگانیکی دارند با حجاب اجباری که بر دختران سر کلاس تحمیل می‌شود. به عبارت دیگر، حجاب اجباری دختران دانش‌آموز هم مسئله‌شان می‌شود. بنابراین مسائل جنسیتی نیز بخشی از مسائل صنف معلمان می‌شود، و آنان را به جنبش زنان پیوند می‌دهد.

در زمینه‌ی رابطه‌ی معلم و دانش‌آموز، یادم هست وقتی دانش‌آموز بودم معلمی داشتیم که بسیار در زندگی من تأثیر گذاشت. او معلم علوم اجتماعی بود و درباره‌ی مسایل سیاسی و اجتماعی دنیا صحبت می‌کرد، مثلاً راجع به دیکتاتوری در برزیل بحث می‌کرد و ما می‌توانستیم در واقع شباهت‌های بین دیکتاتوری در برزیل و دیکتاتوری در ایران را بیابیم. این تحلیل‌ها چنان جالب بود که بسیاری از دانش‌آموزان را تحت تأثیر قرار می‌داد. با این خاطره می‌خواهم پیوند عینی و ارگانیک بین معلم‌ها با نسل «زد» یا جنبش جوانان را برجسته کنم. به‌ویژه که اکثر معلمان احتمالاً پدر و مادر هم هستند و ارتباط تنگاتنگی با این نسل دارند. بنابراین همگرایی این دو نسل بسیار مهم است و معلمان بخشی از مظاهر پیوند بین این دو نسل هستند.

بنابراین ما شاهد یک تلاقی‌گاه و پیوندهای چندگانه در جایگاه معلمان هستیم که هویت‌های مختلفی را تجربه می‌کند و به‌طور عینی در تلاقی‌گاه آنها قرار دارند. این جنبه‌ی عینی قضیه است. اما لازم است که به‌طور ذهنی هم این موضوع فعال شود،

یعنی به‌طور سیستماتیک نسبت به این موقعیت‌ها آگاهی به‌وجود بیاید. این موضوع می‌شود پایه‌ی عملی آنچه «اتحادیه‌گرایی جنبشی» خوانده شد. پس موقعیت‌های عینی برای ایجاد تشکل صنفی-جنبشی یا اتحادیه‌های جنبشی در کشورمان وجود دارد.

تشکل صنفی-جنبشی تشکلی است که از دغدغه‌های محدود و مربوط به محیط کار فراتر می‌رود و به‌طور کلی در مبارزات سیاسی و اجتماعی حول وضعیت دموکراسی، عدالت اجتماعی، مسائل جنسیتی، قومیتی و غیره شرکت می‌کند. مفهوم تشکل صنفی-جنبشی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی توسعه پیدا کرد و افرادی مثل پیترو واترمن در آفریقا این موضوع را مفهوم‌سازی کرد، و افراد دیگر در فیلیپین و همین‌طور در برزیل. به‌طور کلی تشکل‌های صنفی-جنبشی مبارزه‌ی گسترده‌تری دارند، ائتلاف می‌سازند، یعنی فقط این نیست که پیوندها به‌طور عینی وجود داشته باشد، بلکه باید فعال هم بشود؛ یعنی ائتلاف‌هایی با جنبش‌ها و اصناف دیگر به‌وجود بیاورد. حتی برخی با جنبش‌های بین‌المللی ارتباط برقرار می‌کنند. این کانون‌ها و اتحادیه‌های صنفی-جنبشی تأکید بر سازماندهی از پایین و دموکراتیک دارند، بنابراین نمی‌خواهند از بالا دیکته شود که چه کار کنند یا نکنند. البته این کار آسانی نیست، اما اگر قرار است یک تشکل صنفی-جنبشی تأثیرگذار داشته باشیم گریزی از آن نیست. یک نمونه‌ی برجسته از این سنخ اتحادیه‌های جنبشی کوساتو، یا کنگره‌ی اتحادیه‌های آفریقای جنوبی است. کوساتو اتحادیه‌ی ملی آفریقای جنوبی در زمان آپارتاید بود که در اصل روی مسائل کارگران و دغدغه‌های محیط کار مانند دستمزد و شدت کار فعالیت می‌کرد و به دنبال بهبود شرایط زندگی اعضای خود بود. اما در عین حال بخشی از جنبش آزادی‌بخش آفریقای جنوبی علیه آپارتاید بود. به عبارت دیگر، بخش مهمی از کنگره‌ی ملی آفریقا، یعنی جنبشی بود که نلسون ماندلا رهبری می‌کرد. جالب آن‌که رئیس آن زمان این اتحادیه امروز رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی است. این اتحادیه نقش مهمی در جنبش‌های بخش آفریقای جنوبی علیه سیستم آپارتاید ایفا کرد که در نهایت به پیروزی رسید.

در انتها اجازه بدهید تلاش کنم به چند سؤال طرح شده از جانب دوستان پاسخ بدهم. اولین سؤال درباره‌ی وضعیت سندیکالیسم در ایران امروز است. در این مورد باید بگویم که در مقایسه با کشورهای خاورمیانه مانند مصر، لبنان و مراکش و یا به خصوص تونس، ایران وضعیت متفاوتی دارد. در آن کشورها سنت اتحادیه وجود داشته است (به احتمال زیاد از تأثیرات فرهنگی استعمار انگلیس و فرانسه بوده است)، یعنی با وجود دیکتاتوری‌ها هنوز اتحادیه‌ها کم‌وبیش به صورت آزاد و نهادی فعال هستند. یعنی زندگی صنفی در این کشورها نهادینه شده است. البته گاهی مراکز امنیتی (بیشتر در مصر) در انتخابات هیئت رئیسه‌ی آنها دخالت می‌کنند که مثلاً کاندیدای به‌خصوصی انتخاب بشود یا نشود. ولی کلاً وضعیت آنها از ایران بهتر است. ما در ایران چنین سنتی نداشتیم و نداریم. البته در دوران دکتر مصدق اتحادیه‌های کارگری و صنفی کم‌وبیش آزادی داشتیم، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد اتحادیه‌گری آزاد به شدت سرکوب شد. بنابراین سازماندهی کارگری در ایران اغلب محدود شد به محل کار. مانند شوراهای کارگری بعد از انقلاب ۵۷ که بیشترشان در محدوده‌ی واحدهای تولیدی مجزا و منفرد کارکرد داشته‌اند. چنان‌که اتحادیه‌های عمومی مانند کارگران ساختمانی کل کشور در پیگیری مطالبات چندان موفق نبوده‌اند و پیوندهای عمیقی برقرار نکرده‌اند. از این منظر پیوندهای چندگانه‌ای که صحبت شد اهمیت دوچندان می‌یابد.

پرسش مهمی مطرح شده مبنی بر اینکه کانون‌های صنفی تا چه حد باید وارد سیاست بشوند و تا چه حد فعالیت آنها و رای خدمت و بهبود اعضای خود می‌شود؟ در پاسخ می‌توانم بگویم که یک کانون صنفی قبل از هر چیز باید صنفی باقی بماند، یعنی در درجه‌ی نخست برای بهبود وضعیت اعضای خود مبارزه کند، چون این تعریف وجودی آن است. اما در وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی به‌خصوص (مانند شرایط کنونی) گریزی ندارد از این‌که با مبارزات دیگر عرصه‌های جامعه ارتباط برقرار کند. در واقع، کیفیت و چگونگی چنین ارتباطی همان‌طور که توضیح داده شد، می‌تواند تلافی‌گاه‌های مطرح شده باشد. تنظیم کردن این‌که چطور این کار صورت بگیرد، کار افرادی است که با این مسائل به‌طور مستقیم سروکار دارند. به باور من یک اتحادیه‌ی صنفی نباید بصورت بازوی کارگری این یا آن حزب یا گروه سیاسی دربیاید، بلکه باید

با حفظ استقلال با احزاب یا گروه‌ها مرادها یا همکاری کند. در کشورهای دیکتاتوری، اغلب امکان ایجاد سازمان‌های مردم‌نهاد «ان جی او»های مستقل و مبارز محدود است. اما زمانی که چنین سازمان‌هایی امکان ظهور پیدا کردند، اغلب مواقع خیلی سیاسی می‌شوند، و چون احزاب سیاسی آزاد وجود ندارد، عملاً این سازمان‌ها نقش احزاب را به‌عهده می‌گیرند. این لزوماً چیز مطلوبی نیست. به همین سیاق مثلاً روزنامه‌ها نباید ارگان یک حزب بشوند و حالت سیاسی‌کاری بخود بگیرند. یک روزنامه اصولاً باید روزنامه باقی بماند، یعنی حرفه‌ای عمل کند، نگاه عینی به اخبار را حفظ کند، و مستقل از منافع گروه‌ها باقی بماند. معلمان هم به همین منوال. اصلح است که صنف معلمان در درجه‌ی نخست معلم باقی بمانند. اما چنان‌که که گفته شد، ارتباطی عینی و ناگزیر با دیگر مبارزات دارند که تنظیم آن رابطه به عهده‌ی خود فعالان است.

پرسش شد که آیا باید از تشکل‌های قانونی موجود رویگردانی کنیم؟ در شرایط استبدادی چه می‌شود کرد؟ در وضعیت کنونی، نظم موجود را باید در چند سطح دید و برای تغییرات معنادار مبارزات (در حالت ایدئال) باید در تمام سطوح صورت بگیرد. هم در سطح «دولت» که نهادها و قوانین در آنجا هستند، همچنین در سطح «جامعه‌ی سیاسی» مانند انتخابات ملی و محلی و غیره. بعد «جامعه‌ی مدنی» است که راجع به آن صحبت کردیم. همچنین «خیابان» یعنی سطح فضای عمومی و افکار عمومی، و همچنین «عرصه‌ی خصوصی» که مسائل مهم قدرت، جنسیت، خانواده و غیره در آن تولید و بازتولید می‌شود. ایدئال این است که هژمونی در تمام این سطوح به دست بیاید، چه در دولت، چه در انتخابات، چه در جامعه‌ی مدنی، چه در حوزه‌ی عمومی و خصوصی. البته با در نظر گرفتن چالش‌ها و هزینه‌ی کار در هر کدام از این‌ها. مثلاً باید دید آیا ایجاد کردن تشکل‌های قانونی، به حاکمیت مشروعیت می‌بخشید؟ یا این‌که در درازمدت یا حتی کوتاه‌مدت می‌تواند به نفع مبارزات مردم باشد؟ این مباحث را باید سنجید. جالب است که این نوع مباحث در در انتخابات ریاست جمهوری اخیر در جامعه مطرح شدند. هم آن‌هایی که شرکت کردند و هم آن‌هایی که شرکت نکردند هرکدام استدلال‌هایی قابل تأمل داشتند. البته اکنون پس از چندین ماه عملکرد دولت در رابطه

با هسته‌ی سخت حاکمیت بهتر می‌شود قضاوت کرد کدام موضع‌گیری به واقعیت نزدیک بوده است.

در ایران خیلی وقت است که جامعه از حاکمیت جلو افتاده است. هر وقت جامعه جلو می‌افتد، فاصله‌اش با حاکمیت بیشتر می‌شود، و این موجب بروز بحران می‌شود. در این صورت یا حاکمیت باید خودش را با جامعه تطبیق بدهد و یا از جامعه بیش از پیش بیگانه بشود. شاید جامعه بتواند حاکمیت را جامعه‌پذیر کند، یعنی حاکمیت را وادار به پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بکند. این بستگی به عقلانیت حاکمیت و ماهیت ساختاری آن دارد. اگر حاکمیت بیگانه از جامعه همچنان منجمد و غیر قابل‌اصلاح باقی بماند، بای در انتظار بحران‌های پیاپی و واکنش‌های ستیزه‌جویانه رادیکال بود.

¹ association of life

² Partha Chatterjee

³ weak links

⁴ network activism

⁵ habitus

⁶ Intersectionality